

زاهدایمن مشو از بازی غیرت زنهار که ره از صومعه تا دیرمغان این همه نیست

دکتر مهدی نوریان

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

گلپر نصری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

در غزل مشهور حافظ، با سرآغاز «حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست» بیت هفتم، براساس طبع زنده یادان قزوینی و غنی، چنین است:

زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار
که ره از صومعه تا دیرمغان این همه نیست^۱

در نگاه نخست، تحصیل معنای بیت، آسان می‌نماید؛ زیرا برای به دست آوردن نثر دستوری آن، نیاز به دستکاری کردن اجزای کلام نیست و در ظاهر، فروبستگی معنایی هم ندارد. معنای شعر، در نظر اول همان است که استاد خطیب رهبر نوشته است:

«هان ای پارسا! از نقش غیرت و بازی رشک ایزدی که تو را در غرور زهد می‌بیند و بدان سبب از عبادتگاه تو را به کوی مغان باده فروش می‌کشاند، خود را در امان مینداز؛ درضمن، تلمیحی به شیخ صنعان دارد که پس از گزاردن پنجاه حج به غرور طاعت گرفتار آمد و به دختر ترسایی دل باخت و از حرم، رخت به خانه خمار کشید.»^۲

و یا آنچه استاد بهاءالدین خرمشاهی نوشته است:

«ای زاهد مغرور که بیهوده از عافیت و حُسن عاقبت خود مطمئنی، از غیرت الهی که جز عمل خالص را نمی‌پذیرد، بیندیش و بدان که چه بسا تقدیر الهی تو را از صومعه - که این همه خوب و مقدس می‌شماریش - به دیر مغان - که این همه آلوده و نامقدسش می‌انگاری - بکشاند. حاصل اینکه: این همه مغرور و درعین حال ریاکار مباحث و از احباط عمل بترس. در اینجا طبق مشرب زاهد است که صومعه را نیک و دیر مغان را منفی می‌انگارد و گرنه چنان که می‌دانیم، نظر خود حافظ عکس این است.»^۳

با تأیید این معنا، یک مشکل همچنان باقی است: اینکه چرا غیرت حق، زاهد مغرور به عمل خویش را که بر تقوا تکیه زده است، از صومعه (=خانقاه) به دیر مغان می‌اندازد. درست است که این، در نفس خود، از نظر زاهد که دیر مغان را ناپاک می‌انگارد، به مثابه عقوبت است و او

بچ
حافظ



●●● چرا غیرتِ حق،
 زاهدِ مغرور به عملِ
 خویش را که بر تقوا
 تکیه زده است، از صومعه
 (= خانقاه) به دیر مغان
 می اندازد. درست است
 که این، در نفسِ خود، از
 نظر زاهد که دیر مغان
 را ناپاک می انگارد، به
 مثابه عقوبت است و او
 را ناخوش می آید، اما در
 این میان نقش غیرتِ حق
 چیست ●●●

زاهد به عبادتِ خود غره مشو زیرا محبوب، عاشق مغرور
 و متکبر را نمی پسندد و امکان دارد بر اثر وسوسه غیرت،
 تو را بیگانه تلقی کند و از خود براند و از جایگاه ایمان، به
 دیر مغان که جایِ رندانِ تبهکار است، بیندازد. فاصله میان
 معبد مسلمین تا دیر مغان، بسیار نیست. به اندک خطایی
 که از تو سر بزند، سرنوشتت وارونه می شود و به تعبیر
 محسوس «ره از صومعه تا دیر مغان این همه نیست». اینک
 محلی که عبادتگاه ساخته شده، با دیر مغان فاصله
 چندانی ندارد.^۵

استاد محمد استعلامی نیز بر این نظر است که:

«غیرت، غیرتِ حق است که گاه حاصل سعی و عمل
 و عبادت را - خاصه در مورد زاهد ریاکار- به روی او
 می کوبد و آزادگان دیر مغان را به بارگاه عنایت خود
 می پذیرد، یا دست کم هردو را یکسان می پذیرد و
 می بینیم که «روز حشر عنان بر عنان روند تسبیح شیخ
 و خرقة رند شرابخوار.»^۶

اما معنای پیشنهادی ما چیز دیگری است که شاید به
 صواب نزدیکتر باشد. برای دریافت معنای بیت، باید نخست
 از در یادآوری، درباب معنای غیرت توضیحی بدهیم؛

غیرت

غیرت در لغت، غیرسوزی و ناخوش داشتنِ شرکتِ غیر
 است در آنچه «حقِ خود» محسوب می شود؛ خواه این
 حق مفروض، مال و مکتب و جاه و منزلت باشد، خواه زن
 و فرزند و ناموس، یا زیستگاه و زادبوم و بویژه معشوق.

اما مقصود از غیرت در این بیت، غیرتِ حق، آن هم
 در مقام معشوقی و نازنینی است؛ توضیح سخن آنکه:
 خداوند- در ذات خود- هم عاشق است و هم معشوق؛
 زیرا به حکم آیه (يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ) نخست، خداوند بود
 که صلاهی محبت در داد و بر زیبایی خویش (انسان که
 آینه جمال اوست) عاشق گشت و دانه عشق ورزی و
 معشوق طلبی را در کشتگاه دل بندگان افکند و بدین گونه
 «آدم خاکی را سببِ محبت آموخت.» سررشته فتنه این
 حدیث به تعبیر نجم رازی، از اشارت (فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ)
 برخاسته است. خداوند دوست داشت که او را بشناسند و
 از پی آن، دوست بدارند یعنی می خواست که معشوق و
 جانانه باشد، پس دست در کارِ خلق زد. زیرا هر معشوقی،
 «ناگزرانِ عاشق» است؛ یعنی لامحاله باید دل ربوده و
 خواهانی داشته باشد تا نام معشوقی بر او راست بیاید.

غیرت معشوقی، زفت و قوی پنجه است. یعنی اگر
 عاشق، غیری به جای دوست بگزیند، حمیت معشوقی
 این دوبینی را بر نمی تابد. این ابیات از مثنوی در تفسیر و
 بیان غیرتِ حق، روشنگر است:

جمله عالم زان غیور آمد که حق
 بُرد در غیرت برین عالم سبق

را ناخوش می آید، اما در این میان نقش غیرتِ حق
 چیست؟ غیرتِ خداوند، «شرکت سوز» است و هر چیز را
 که در میانه، حائل باشد از سر راه برمی دارد تا بنده تنها
 او را بپرستد؛ همچنان که یعقوب را به سبب دوستداری
 فرزند و عشق گذشته از حد به یوسف، به بلای هجران
 دچار ساخت تا میان او و پیامبرش، غیر درنگنجد و
 یعقوب تنها «صمدپرست» باشد؛ زیرا:

می فرورد آتش غیرتِ مدام
 عشقِ یوسف هست بر عالم حرام

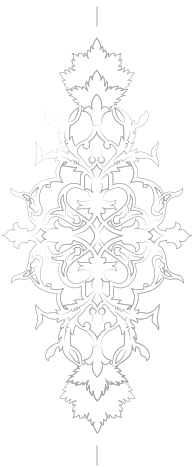
حکایت از این قرار است:

چون جدا افتاد یوسف از پدر
 گشت یعقوب از فراقش بی بصر
 موج می زد بحر خون در دیدگانش
 نام یوسف مانده دائم در زفانش
 جبرئیل آمد که «گر هرگز دگر
 بر زفان تو کند یوسف گذر
 محو گردانیم نامت بعد از این
 از میان انبیا و مرسلین»
 چون درآمد امرش از حق آن زمان
 گشت محوش نام یوسف از زفان^۴

حال در نظر آوریم: غیرتِ حق، هر حجابی را میان حق و
 بنده می سوزاند تا بنده حق پرست باشد. این غیرت، زاهد
 را که فریفته عمل خویش است، برای تنبیه و گوشمال به
 دیر مغان افکنده است. اگر سخن حافظ طبق مشرب زاهد
 باشد که دیر مغان در نظرش، جایگاه لابلایان بی پروا و
 غافل از حق است، پس اینجا نقضِ غرض شده است؛ زیرا
 غیرتِ حق زاهد را از راه عبادت، دور کرده است؛ زاهد که
 در شأن رندان، ظن بد می بُرد، حال، ناخواسته به میانه
 آنان در افتاده است. ظاهراً این تفسیر از کلام حافظ، با
 «سابقه لطف ازل» و محبتِ حق نسبت به بندگان - که
 حتی اگر گنهکار باشند، باز مستحق کرامتند - چندان
 سازگار نیست.

استنباط شارحی دیگر از بیتِ منظور، چنین است:

«زاهد از بازی غیرت آسوده خاطر مباش؛ زیرا از عبادتگاه
 تا دیر مغان راه بسیاری نیست... عشق نوعی انحصار طلبی
 بوجود می آورد که عاشق نمی خواهد غیری در آن شریک
 باشد، اما اخطار به زاهد که از بازی غیرت ایمن مباش، از
 این نظرگاه است که تو با غرور و خودبینی برای معشوق،
 غیر تلقی می شوی، زیرا خودبینی تو امکان اتحاد عاشق
 و معشوق را از میان برده؛ چنین است که احتمال دارد
 معشوق تو را به مثابه غیر و بیگانه بازی دهد و از خود
 براند. صومعه را عبادتگاه مسلمین و نماد ایمان و دیر مغان
 را معبدِ مجوسان و نماد کفر و فساد در نظر گرفته، می گوید





حال در نظر آوریم:
غیرت حق، هر
حجابی را میان حق
و بنده می سوزاند
تا بنده حق پرست
باشد. این غیرت،
زاهد را که فریفته
عمل خویش
است، برای تنبیه
و گوشمال به دیر
مغان افکنده است



...شاه را غیرت بود بر هر که او
بو گزیند بعد از آنکه دید رو
غیرت حق بر مثل گندم بود
گاه خرمن غیرت مردم بود
اصل غیرتها بدانید از اله
آن خلقان فرع حق بی اشتباه^۷
نشان غیرت حق را در این ابیات از حافظ هم می توان دید:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد^۸
جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد^۹
عقل می خواست کزان شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد^{۱۰}
برق غیرت چو چنین می جهداز مکمن غیب
تو بفرما که من سوخته خرمن چه کنم^{۱۱}

نسبت کردن غیرت به خدای تعالی، به این حدیث
مستند است: (أَتَعْجِبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ فَوَاللَّهِ لَأَنَا أَعْيَبُ مِنْهُ
وَ اللَّهُ أَعْيَبُ مِنِّي: مگر شما از غیورِ سعد [این عبادۀ]
عجب دارید؟ به خدا که من از او رشکین ترم و خدا از من
رشکناک تر است.)^{۱۲}

معنای بیت

آنچه در بیت محل بحث، دریای غیرت حق را به
جوش می آورد، عبادت پرستی زاهد گران جان است؛
زاهد عبادت پرست در صومعه نشسته و تمام فکر و
همتش، مصروف خودش است، به جای آنکه وجهه
نظرش خدا باشد. غیرت حق بر نمی تابد که بنده اش جز

او را عبادت کند؛ بنابراین زاهد را از خانقاه به دیر مغان
می برد تا دیگر چیزی غیر از او را نپرستد. حافظ خطاب
به زاهد می گوید: از بازی غیرت حق ایمن منشین زیرا
ممکن است غیرت حق، تو را از عبادتخانه ای که به
پرستش و عمل خویش غره ات کرده، به درآورد و به
دیر مغان ببرد تا دیگر بر تقوای خود تکیه نکنی و
عبادت پرست نباشی و تنها خدا را بپرستی.

به یادمان باشد که از نگاه حافظ، بدترین نوع بت پرستی،
خودپرستی است، و رها شدن از آن، تنها با می پرستی
ممکن است:

به می پرستی از آن نقش خودزدم بر آب
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن^{۱۳}

صومعه، جایگاه خودپرستی، و دیر مغان، محل
می پرستی است و غیرت حق چون نمی پذیرد که
بنده اش در بت پرستی که همان خودپرستی است بماند،
سرانجام او را از صومعه به دیر مغان خواهد برد؛ حافظ
در این بیت رو به زاهد می گوید: صومعه تو و عجب و
خودپرستی تو باعث شرک تو شده است؛ (كُلُّ مَا شَغَلَكَ
عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنْمُكَ**) بنابراین غیرت حق، این بت تو
را خواهد شکست و تو را از صومعه به دیر مغان خواهد
آورد که جایگاه توحید و نور خداست. بدین گونه مشکل
برخی ابیات دیگر حافظ گشوده می شود؛ مانند این ابیات:

ز کوی میکده دوشش به دوش می بردند
امام شهر که سجاده می کشید به دوش^{۱۴}
امام خواجه که بودش سر نماز دراز
به خون دختر رز خرقة را قصارت کرد^{۱۵}

منابع

- ۱- احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷.
- ۲- حافظ نامه، بهاءالدین خرمشاهی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- ۳- درس حافظ (نقد و شرح غزلیهای حافظ)، محمد استعلامی، تهران: سخن، ۱۳۸۲.
- ۴- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، ۱۳۸۲، چاپ هفتم.
- ۵- دیوان غزلیات حافظ، به تصحیح محمد قزوینی - قاسم غنی، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، تهران: اساطیر، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۶- دیوان غزلیات حافظ، با معنی واژه ها و شرح ابیات و...، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه، تابستان ۱۳۷۹، چاپ بیست و هشتم.
- ۷- شرح غزلیهای حافظ، حسینعلی هروی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۷.
- ۸- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، به همت رینولد الین نیکلسون، تهران: مولی، ۱۳۷۰.
- ۹- منطق الطیر، عطار نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۸۳، چاپ اول.

پی نوشت

- * ظاهراً صورت صحیح این واژه چنین است. خاقانی گوید:
ناگزران دل است نوبت غم داشتن
جبهت آمال را داغ عدم داشتن
** هرآن چیز که تو را از حق بازدارد و به خویش مشغول دارد،
آن بت توست.
۱- دیوان حافظ، چ قزوینی/ ۱۳۳.
۲- دیوان حافظ با شرح خطیب رهبر/ ۱۰۵.
۳- حافظ نامه، ج ۱/ ۳۸۳.
۴- منطق الطیر/ ۱۲۲.
۵- شرح غزلیهای حافظ، ج ۱/ ۳۴۳-۳۴۴.
۶- درس حافظ، ج ۱/ ۲۵۶.
۷- مثنوی، دفتر اول، ب ۱۷۶۳ و ۱۷۷۰ و ۱۷۷۱ و ۱۷۷۲.
۸- دیوان حافظ/ ۱۶۴.
۹- همان/ ۱۷۶.
۱۰- همان جا.
۱۱- همان/ ۲۸۰.
۱۲- احادیث مثنوی/ ۱۸.
۱۳- دیوان حافظ/ ۳۰۸.
۱۴- همان/ ۲۴۴.
۱۵- همان/ ۱۶۴.

